

سایت منبع: <http://www.bashgah.net>

مراجعه:

نویسنده:

موضوع جزئی: 0

موضوع خاص: 0

موضوع کلی: بهائیت

زیر موضوع: 0

متن سند: گزارش

زمینه های شکل گیری بهائیت یکی از فرقه هایی است که از آیین بابی منشعب شده است. تاریخ پیدایش این فرقه به سده سیزدهم هجری برمی گردد و در پدید آمدن آن می توان برخی زمینه های فکری، اعتقادی، سیاسی، تاریخی و اجتماعی را دخیل دانست. شیخ احمد احسانی (1166-1241ق) و سید کاظم رشتی (-1259ق)، که جماعت شیخیه از اینان ناشی شده است، سهم عمده ای در پدید آمدن اندیشه های بابیه و به تبع آن بهائیت ایفا نمودند. اگرچه شیخیه از بینانگذاران این دو فرقه تبری می جویند اما افکار و آراء احسانی و سید کاظم رشتی به همراه برخی زمینه های اجتماعی و سیاسی زمینه مناسبی را برای طرح ادعاهای بابیه و بهائیت فراهم نمود. در نوشتار حاضر تلاش شده است برخی از تنش های اعتقادی و زمینه های سیاسی-اجتماعی موثر در پدیدآمدن بهائیت به بحث گذارده شود.

شیخ احمد احسانی از علمای سده دوازدهم و سیزدهم هجری می باشد که به سبب رویکرد خاص باطنگرایانه اش به دین، پرچمدار مکتب شیخیه شد که تفسیری فلسفی، عرفانی و باطنی از تشیع بود.

احسانی از دوران کودکی خود رویاهایی را نقل می کند و بیان می دارد که همین رویاها وی را به دریافت حقیقت که همان باطن شریعت باشد، رهنمون شده است. توجه به این اظهارات و محتوای این رویاها نشان می دهد که احسانی همواره در تعالیم خود نوعی گرایش به باطن شریعت را در نظر دارد. در واقع او هر چیزی را که با باطن شریعت، آنگونه که او درک می کند، مخالفتی داشته باشد کنار می نهد. و در بیان علت تفاوت برخی آراء و عقاید خود با دیدگاههای برخی متکلمان و حکماء اظهار می دارد که تمسک او به اهل بیت در درک حقایق، علت بروز این اختلاف شده است. از این روست که برخی از اصطلاحاتی که او در توضیح تعالیم خود بکار می برد با معانی آنها، آنگونه که در حکمت رایج فهمیده می شود متفاوت است. بنابراین از مولفه های مهم تعالیم وی، رویکرد باطنی وی به شریعت می باشد که همین امر باعث شده است برخی از علمای معاصر وی، در مقابل دیدگاههایش موضعگیری کنند و این موضعگیری در برخی موارد به تکفیر وی نیز انجامیده است. هرچند که برخی دیگر از علمای معاصر او هم بر صحت عقاید او معترف بوده اند.

شیخ احمد وقتی که در قزوین از سوی ملا محمدتقی برغانی مورد تکفیر قرار گرفت 4 به همراه سید کاظم رشتی به عتبات مسافرت کرد. وی در این سفر، به سید کاظم امر نمود که در کربلا سکونت گزیند. سید کاظم به واسطه نبوغ و استعداد بی نظیر خود، نزد شیخ احمد از جایگاه والایی برخوردار بود به گونه ای که شیخ احمد بارها در باره وی بیان می داشت: « ولدی کاظم بفهم و غیره لایفهم» 6. سید کاظم پس از وفات شیخ احمد، به عنوان نائب و جانشین وی، رهبری شیخیان را برعهده گرفت.

اقامت سید کاظم در کربلا نقطه عطفی در تاریخ شکل گیری فرقه شیخیه و نقطه شروعی برای اشاعه تعالیم این فرقه در عراق محسوب می شود. انتشار تکفیر شیخ احمد در عراق، بتدریج برخی از علمای شیعه را وا داشت که در مقابل شیوع پاره ای از اندیشه های شیخ احمد، که آن را غلو و انحراف تلقی می کردند، واکنش نشان دهند. در این زمان، ابتدا آقا سید مهدی خلف آقا سید علی صاحب ریاض از شدت تقوی فتوی نمی داد. پس مردم از او درخواست نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده، اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست؟ آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و سید کاظم را احضار نمود. ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را انتخاب کرده که ظاهر این عبارات کفر می نمود. سید کاظم به کفر بودن ظاهر این عبارات اذعان نمود اما بیان کرد که شیخ ظاهر این عبارات را اراده نکرده است بلکه این کلمات را تأویلی است که آن تأویل مراد شیخ است. ایشان گفتند که ما مأمور به تأویل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات سبحان و اخبار پیامبر (ص) و آل اطهار (علیهم السلام). و از او خواستند که بنویسد ظاهر این عبارات کفر است. سید کاظم این را نوشته و به مهر خود مهور کرد و سید مهدی از این پس فتوی به تکفیر شیخ احمد و پیروان او داد. 8.

البته اینگونه نبوده است که همه علمای عراق در تکفیر شیخ احمد و پیروان او همدستان باشند. چه بسا که مناظراتی بین سیدکاظم و دیگر علمای عراق برگزار می شد و سید کاظم در این مناظرات، مخالفان را قانع می کرد که عقاید شیخ احمد با تعالیم اسلام سازگار است. حتی سید کاظم برای رهایی از این مخالفت های عمومی، یکبار به درخواست علی بن جعفر کاشف الغطا اعتقاداتش را مکتوب کرده و بین مردم پخش کرد. و نیز به درخواست همو در ایام عرفه و عید قربان بالای منبر رفته و برای زائرینی که از جاهای مختلف آمده بودند، عقاید خود را یکبار به زبان عربی و بار دیگر به زبان فارسی بیان کرد 9 و این اقدامات تا حدودی به نفع وی تمام شد.

اما ماجرا به همین جا ختم نمی شود بلکه مخالفان سید کاظم، که خود وی آنان را بالاسری می نامد، برضد او و پیروانش دست به اعمال خشونت آمیز می زنند و سید کاظم به پاره ای از این آزار و اذیت ها در کتاب دلیل المتحیرین خود اشاره نموده است. 10. جمعی از اهل هند استفتائی خدمت سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط الاصول در باب نظر او در مورد تکفیر شیخیه و پیروان شیخ احمد احسانی نوشتند و استفتائی دیگر به خود سید کاظم در باب اینکه چرا آنها را کافر می دانند. اول استفتاء سید ابراهیم را دادند او هرگز سخنی در مذمت یا تکفیر هیچ گروهی نمی گفت. این سوال و جواب را به همراه استفتاء خدمت سید کاظم بردند و او در جواب رساله دلیل المتحیرین را نوشت و در آن عقاید شیخ و اتفاقاتی که باعث تکفیر آنها شد، توضیح داد که وقتی آن را به سید ابراهیم نشان دادند گفت که بهتر است اسم آن را شتمیه نامند. 11.



از بررسی کتاب دلیل المتحیرین وی، می توان به این نکته پی برد که در آن زمان میزان مخالفت ها با اندیشه های احسانی و رشتی و پیروان آنها بالا گرفته بود به گونه ای که این موج مخالفت ها به تشکیل جبهه ای واحد از بیشتر علمای شیعه و فرقه های دیگر (بالا سری ها) و مردم شهرهای کربلا و نجف، نیزبرخی شهرهای ایران بر ضد وی و پیروانش منجر شده بود. گویا سید کاظم برای در امان ماندن از عواقب این مخالفت ها بوده که بر آن می شود تا برای پیشبرد اهداف خود حمایت امرای عثمانی حاکم بر عراق را به سوی خود جلب نماید. در آن زمان دو سیاست در عراق حکمفرما بود: اول سیاست دولت عثمانی که خود را مالک و متصرف حقیقی عراق می دانست. دوم، سیاست ضد عثمانی که سعی داشت عراق را از پیکر امپراطوری عثمانی انتزاع نماید<sup>12</sup>. بنابراین به تصریح منابع، سید کاظم به سمت امرای عثمانی گرایش پیدا می کند و حتی قصیده پاشا عبدالباقی افندی از والیان عثمانی عراق را شرح و تفسیر نموده، به وی تقدیم می نماید. گویا همین گرایش به امرای عثمانی حاکم بر عراق، که برخلاف گرایش عامه بود و پدید آمدن برخی اختلافهای عقیدتی بین پیروان او و دیگر علما، که به منازعات و درگیری هایی منجر می شد<sup>13</sup>، باعث شده که برخی چنین بپندارند که وی کشیشی مسیحی بوده که از جانب حکومت روسیه ماموریت داشته در بلاد اسلامی بین مسلمانان تفرقه بیندازد<sup>14</sup>.

در سال 1258ق عده ای از شیعیان کربلا علیه حکومت عثمانی دست به قیام زدند. محمد نجیب پاشا، والی بغداد، در روز 18 ذی القعدة 1258ق عازم سرکوبی مردم کربلا گردید. وی به سبب احترامی که برای سیدکاظم رشتی قائل بود، قبل از آغاز هجوم مکاتبه هایی با سیدکاظم داشته و از او می خواسته که با شورشگران مذاکره کرده و آنان را از ادامه شورش بازدارد. اما تلاش های سیدکاظم بی نتیجه ماند<sup>15</sup>. از این رو، نجیب پاشا با لشکری مجهز وارد کربلا شده و حدود 4 هزار تن از شیعیان را از دم تیغ گذراند<sup>16</sup>. اما در این هجوم، تنها خانه سید کاظم و کسانی که در امان وی بودند، از قتل عام مصون ماند<sup>17</sup>. همین حادثه کافی بود تا مخالفان فکر کنند که وی همدست امرای عثمانی است، بنابراین با او به مخالفت برخاسته، بر آزار و اذیت پیروان او افزودند<sup>18</sup>.

اما سید کاظم یکسال پس از این ماجرا رحلت می کند. ابراهیمی شاید برای رهایی از اتهامهای مخالفان مبنی بر همدستی سیدکاظم با امرای عثمانی، بیان می دارد که وی از جانب نجیب پاشا مسموم شد<sup>19</sup>. اما تاریخ نیل مسموم شدن وی توسط نجیب پاشا را ساخته و پرداخته مخالفان او می دانند<sup>20</sup>.

در آن زمان عراق از یک سو در معرض تجاوز و چپاول حاکمان مستبد عثمانی بود و از سوی دیگر، پیروان سید کاظم هم بر اثر نزاع های فرقه ای در معرض فشار و تهدید و تکفیر قرار داشتند. بدین گونه بود که اعتقاد به ظهور منجی بیش از پیش در اندیشه آنان تقویت می شد<sup>21</sup>. از سوی دیگر، زمینه تنوریک این انتظار ظهور هم در عقاید شیخیه وجود داشت. شیخیه با استناد به آراء احسانی معتقد بودند که امامان علل اربعه کائناتند، یعنی علت های فاعلی، مادی، صوری و غائی ایشانند و مظاهر الهی و دارای صفات خداوندند و چون عامل خداوند در اجرای تمامی امور تکوینی و تشریحی به شمار می روند از این رو، در زمانی که امام در غیبت به سر می برد وجود فردی که با امام غایب در ارتباط باشد، لازم و ضروری است. از اینجاست که بعدها در اندیشه شیخیه مفهوم «رکن رابع» شکل می گیرد. شیخیه در عقاید خود چهار رکن یا اصل اعتقادی را به عنوان اصول دین خود برشمرده اند که عبارت است از: 1. معرفت خدا (توحید)، 2. معرفت پیامبر (نبوت)، 3. معرفت امام (امامت) و 4. معرفت رکن رابع (شیعه کامل) که واسطه بین امام و امت می باشد<sup>22</sup>. شیخیه معتقدند که رکن رابع در اعتقادات سیدکاظم هم وجود داشته است اگرچه محمد کریم خان کرمانی به گونه ای نظام مند به تدوین این آموزه پرداخته است<sup>23</sup>. افزون بر این، سید کاظم در اظهارات خود بیان می داشت که ظهور امام غایب نزدیک است بر همین اساس پس از مرگ خود، جانشینی برای خود برنگزید<sup>24</sup>. شیخیه هم سید کاظم را رکن رابع (یا شیعه کامل) که واسطه بین امام زمان و پیروانش بود، می پنداشتند و در انتظار ظهور امام به سر می بردند. این قبیل دیدگاهها، انقلابی فکری سیاسی را به صورت دینی در عراق و ایران پدید آورد و افکار و انظار را به نزدیک بودن ظهور حضرت مهدی (عج) متوجه کرد که زمین را که با ظلم و جور پر شده است، با قسط و عدل پر می کند.

در چنین فضایی بود که پس از مرگ سید کاظم رشتی، مدعیان مهدویت از گوشه و کنار سر برآوردند که یکی از این افراد، آقاسید احمد رشتی فرزند سید کاظم بود او در سال 1295ق به دست یک نفر عرب کشته شد و دیگری سید علی محمد شیرازی معروف به باب که در سال بعد از وفات او یعنی 1260 داعیه بابیت کرد و عده ای از شیخیه هم که بنا بر آموزه های شیخ احمد و سیدکاظم منتظر ظهور امام بودند، بدو پیوستند<sup>25</sup>.

در ایران نیز برخی از افراد به این جریان پیوستند که یکی از دلایل گروه افراد به این جریان را می توان در نابسامانی وضعیت جامعه آن روز ایران دید که به سبب تسلط حاکمان مستبد و خودکامه بر کشور، مردم از هر حرکت دینی که اصلاح وضع موجود را در نظر داشت، استقبال می کردند.

بهائیان مدعی اند که سید کاظم در تالیفات خویش به کنایه و اشاره به ظهور باب و بهاء الله اشاره کرده است<sup>26</sup>. البته شایسته یادآوری است که بیشتر پیروان سید کاظم رشتی که عمدتاً رهبری آنان را حاج محمد کریم خان کرمانی برعهده داشت با این ادعای باب مخالفت کردند و حتی وی تندترین انتقادهای را از سید محمد علی شیرازی مطرح نمود<sup>27</sup>. محمد کریم خان کرمانی در این باره می گوید: «مقام بابیت دو مقام است: یکی بابیت کلیه برای کل ملک و دیگر بابیت جزئیه. و مقام بابیت جزئیه را نهایت نیست اما بابیت کلیه برای کل ملک ما بین خلق و خداوند مخصوص آل محمد است و محمدعلی باب هم ادعای آن را داشت که امسال سال 1266 او را کشتند. اما باب های جزئی از برای آنها مراتب بسیار است اول مرتبه ابواب جزئیه مقام انبیاست که نسبت به آل محمد (ص) جزئی بودند و هر یک باب فیضی از فیض ها بودند... اما در میان شیعیان نیز باب ها هستند ولی جزئی. پس نشود که هیچ یک از ایشان عالم به جمیع علوم و قادر بر جمیع تصرفات باشند»<sup>28</sup>.

سید محمد علی که در آغاز خود را «باب» امام غایب می دانست توانست عده ای را گرد خود گرد آورد. یکی از افرادی که به این جریان



پیوست میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء الله بود که آیین بهائیت نیز نام خود را از همین لقب برگرفته است. وی پس از گروش به باب، به ترویج بابیگری پرداخت 29.

باب بعد از ادعای شریعت جدید، به تألیف کتاب بیان پرداخت وی در این کتاب از موعودی خبر می دهد که «من یظهره الله» است. «من یظهره الله» یعنی کسی که خدا او را آشکار می کند. باب خود را مبشر این موعود می خواند و از پیروانش می خواهد که به این موعود، که اشرف از اوست، ایمان بیاورند. با این حال وی اظهار می دارد که جز خدا کسی از زمان ظهور این موعود آگاه نیست و گویا او زمان تقریبی دو هزار سال پس از ظهور باب را برای ظهور این فرد در نظر داشته است 30. در دورانی که بابیان در بغداد (1269-1279) اقامت داشتند، چند تن از بابیان دعوی «من یظهره الله» سر دادند که بیشتر این مدعیان با طراحی حسینعلی میرزا سرکوب شدند 31. بعدها پس از کشته شدن باب، خود حسینعلی میرزا در سال 1283 ق در شهر ادرنه به صورت اعلان عمومی دعوی «من یظهره الله» نمود 32 و بدین سان آیین بهائیت شکل گرفت.

پی نوشت:

1. نک: ابراهیمی، ابوالقاسم، «رساله در شرح حال»، فهرست کتب مشایخ، صص 136-141.
2. برای آگاهی از دیدگاههای احسانی نک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ذیل همین مدخل.
3. نک: تنکابنی، میرزا محمد، قصص العلماء، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، صص 42-43.
4. نک: تنکابنی، صص 42-43.
5. ابراهیمی، ابوالقاسم، فهرست کتب مشایخ عظام، کرمان، چاپخانه سعادت، ص 116.
6. ابراهیمی، صص 115-116؛ کرمانی، محمد کریم خان، هدایة الطالبین، چاپ سنگی، صص 64-65؛ آواره، عبدالحسین، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه، قاهره، چاپخانه سعادت، ص 27؛ آل طالقانی، محمد حسین، الشیخیه، نشاتها و تطورها و مصادرها و دراستها، بیروت، 1420 ق/1999 م، ص 118.
7. نک: تنکابنی، ص 44.
8. نک: رشتی، سید کاظم، دلیل المتحیرین؛ کرمان، چاپخانه سعادت، صص 107-108؛ تنکابنی، صص 43-44.
9. رشتی، همان، صص 138-140.
10. صص 131-137.
11. تنکابنی، صص 55-56.
12. مدرسی چاردهی، مرتضی، شیخی گری، بابی گری، تهران، چاپخانه مروی، ص 138.
13. نک: هدایه الطالبین، ص 144.
14. نک: خالصی، شیخ محمد، خرافات شیخیه و کفریات ارشاد العوام، یزد، 1367 ش، صص 15-16، 124.
15. اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، لجنه ملی نشر آثار امری، صص 34-35.
16. مدرس، محمد باقر، شهر حسین، ص 417.
17. نک: اشراق خاوری، صص 35-36؛ ابراهیمی، صص 119-120؛ کرمانی، صص 143-144؛ کلیدار، عبدالحسین، مدینه الحسین، کربلا، 1391-1392 ق/1971-1972 م، ص 57؛ همو، بغیة النبلاء فی تاریخ کربلاء، به کوشش عادل کلیدار، بغداد، مطبعة الارشاد، ص 44؛ خلیلی، جعفر، موسوعة العتبات المقدسه، بیروت، 1407 ق/1987 م، ج 8، صص 276-279؛ هدایت، رضا قلی، تاریخ روضه الصفاى ناصری، قم، 1339 ش، ج 10، ص 265.
18. نک: کلیدار، مدینه...، ص 57.
19. صص 120-122.



20. نک: اشراق خاوری، ص 41؛ نیز: آل طالقانی، صص 118-119.
21. نک: نجفی، سید محمد باقر، بهائیان، تهران، 1399ق/1979م، صص 143-144.
22. کرمانی، محمد کریم خان، ارشاد العوام، ج4، صص 211-215.
23. کرین، هانری، مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی، ترجمه فریدون بهمنیار، تهران، 1346ش/1967م؛ صص 56-57.
24. نک: اشراق خاوری، صص 25-26.
25. معلم حبیب آبادی، محمد علی، مکارم الآثار، اصفهان، 1377ق، ج 1، ص 218؛ افراسیابی، ص 54.
26. نک: اشراق خاوری، ص 33؛ آواره، صص 34-35.
27. کرمانی، محمدکریم خان، از هاق الباطل، تهران، 1277ق، صص 2-4.
28. ارشاد العوام، ج4، صص 309-311.
29. نیل زرنندی، صص 85، 191، 88.
30. نک: نجفی، به نقل از بیان، ص 287.
31. نک: همان، ص 323.
32. نک: همان، ص 325.

توطئه استعمار در مبارزه با تشیع پس از مرگ علیمحمد باب بنا به وصیت وی جانشینی او به میرزا یحیی نوری مشهور به صبح ازل رسید. صبح ازل برادرش میرزا حسینعلی نوری را به پیشکاری خود انتخاب کرد و خود به طور ناشناس به گشت و گذار و خوشگذرانی پرداخت. بنابراین اصلی‌ترین نقش را پس از مرگ باب حسینعلی نوری در ادامه بایبگری ایفا کرد و چنان که خواهد آمد خود فرقه‌ای تازه تاسیس نمود.

میرزا حسینعلی نوری در دوم محرم سال 1233 هـ. ق در تهران به دنیا آمد، پدرش میرزا عباس نوری از منشیان و مستوفیان زمان قاجار بود. با توجه به تمکن پدر به جای رفتن به مدرسه با معلم سر خانه شروع به یادگیری علوم و فنون مقدماتی کرد. همزمان با آغاز ادعاهای باب به او گروید و به تدریج تبدیل به یکی از عناصر فعال بایبان گردید. چنان که در مقاله پیشین اشاره شد در حوادثی نظیر ترور ملا محمدتقی برغانی (شهید ثالث)، و واقعه موسوم به «به دشت» از گردانندگان و سرکردگان وقایع مذکور بود. وابستگی نزدیکی با سفارت روسیه داشت و همواره مورد حمایت دولت روسیه قرار داشت. به گونه ای که پس از واقعه بهدشت و زمانی که از سوی محمدشاه حکم اعدامش صادر شد و برای انجام این منظور در دره گز خراسان زندانی بود، اولیای سفارت و کنسولگری روسیه در ایران تمامی سعی‌شان را برای آزادیش به کار گرفتند اما با فوت محمدشاه نیازی به دخالت بیشتر روس نشد و میرزا حسینعلی به تهران بازگشت. در زمان صدارت امیرکبیر میرزا حسینعلی نوری به عراق تبعید شد. علت تبعید او به سبب آگاهی امیرکبیر از نقش مهم حسینعلی در آشوب‌های ایجاد شده توسط بایبان بود. اما با برکناری امیرکبیر مجدداً به ایران بازگشت.

با بازگشت حسینعلی نوری از عراق و پس از ماجرای ترور نافرجم ناصرالدین شاه از سوی بایبان، رابطه پنهانی نوری با سفارت روسیه آشکار شد و پس از قضیه ترور نافرجم به سفارت روس در زرگنده پناه برد. اما ناصرالدین شاه که به شدت از ماجرای پیش آمده به خشم آمده بود به هر ترتیب ممکن او را از سفارت روسیه تحویل گرفت. و علی‌رغم سفارش‌های فراوان سفیر روسیه مدتی در تهران محبوس شد. اما سفیر روسیه به تلاش‌های خود ادامه داد و سرانجام پس از پافشاری فراوان توانست او را از خطر مرگ رهایی دهد. اما دولت ایران استخلاص حسینعلی نوری را به شرط تبعیدش پذیرفت. بنابراین وی در سایه حفاظت سواران روسی و ایرانی خاک ایران را تکر کرده وارد عراق شد.

پس از تبعید میرزا حسینعلی به عراق، صبح ازل نیز راهی بغداد شد. و از این پس فعالیت‌های آنان در خارج از مرزهای ایران ادامه یافت و

همچنان میرزا حسینعلی با ننگه داشتن صبح ازل در پس پرده خود راسا به اداره امور و انجام فعالیت‌ها ادامه داد و عملاً رهبری بابیه را به دست گرفت.

در این دوره آشوبگری و فتنه‌انگیزی بابیان بیش از هر زمان دیگری چهره نمود و به روایت منابعی که از خود بهائیان بر جای مانده است در عراق شیوه بابیان این بود که شب‌ها به دزدیدن لباس و اموال زوار عتبات می‌پرداختند و در ایام عزاداری شیعیان علی‌الخصوص در روز عاشورا در کربلا به جشن و سرور و پایکوبی اقدام می‌کردند.

با قدرت گیری بیش از حد حسینعلی در میان بابیان و به حاشیه رانده شدن صبح ازل اطرافیان صبح ازل که رهبر واقعی بابیان به شمار می‌رفت به او در مورد قدرت فراوان حسینعلی هشدار دادند. این امر موجب غضب میرزا یحیی نسبت به حسینعلی گردید. میرزا حسینعلی مجبور شد به صورت پنهانی از بغداد خارج شده و به کوه‌های سلیمانیه محلی که در اوش در آنجا فعالیت داشتند برود. اما پس از مدتی اوضاع برای او سخت شد و ناچاراً با ارسال نامه‌هایی التماس آمیز از صبح ازل تقاضای عفو نمود. صبح ازل نیز که خود را محتاج حضور حسینعلی می‌دید برادر را بخشید.

با بازگشت حسینعلی آشوبگری‌های بابیان در بغداد مجدداً قوت گرفت و بر اثر فتنه‌انگیزی فراوان حاکم بغداد آنان را از عراق به استانبول تبعید کرد. با تبعید بابیان به خاک عثمانی حسینعلی نوری نیز به افزون خواهی‌هایش ادامه داد و در صدد برآمد با طرح داعیه‌ای تازه و ادعای مقام من‌ظهره‌اللهی رقیبان خود از جمله صبح ازل را کنار زده و خود به تنهایی زعامت بابیان را عهده‌دار شود.

بنابراین با ورود کاروان بابیان به عثمانی نفاق و چند دستگی نیز در میان آنان پدیدار شد. «گروهی از بزرگان بابیه صبح ازل را وصی باب دانستند و پیرویش را لازم شمردند و نام ازلی گرفتند و جمعی دیگر داعیه بهاءالله (حسینعلی) را پذیرفته و خود را بهائی نامیدند. گروهی به دنبال میرزا اسدالله دیان رفتند و دیانی خوانده شدند و گروهی هم دلبستگی سابق خویش به زرین تاج را تجدید نموده وی را با آنکه در قید حیات نبود به پیشوایی برداشتند و لقب کره العینی گرفتند. برخی دیگر محمدعلی بارفروش را برتر از دیگران پنداشتند که ایشان را قدوسی می‌نامند. بعضی بابیان دامان آن روسا را رها ساخته چنگ بر کتاب بیان زدند و بیانی شناخته شدند و سرانجام دیگران نیز پشت پا به تمام این دست‌آویزها زده خویش را تابع خواست درونی و شهود وجدانی دانسته و عیانی نام گرفتند.

اختلافات ایجاد شده در میان بابیان پرده از وقایع بسیاری برداشت و ماهیت پنهان آنان را آشکار ساخت. هر کدام از طرفین رازهای طرف مقابل را فاش می‌ساخت و بدین ترتیب چهره اصلی بابیان نمایان‌تر می‌شد؛ میرزا حسینعلی نحوه انتخاب صبح ازل به جانشینی باب را افشا کرد، او اعلام کرد که «وصایت ازل بی‌اساس است زیرا که خود او به همدستی میرزا عبدالکریم قزوینی کاتب، آن را ساخته و پرداخته‌اند و به خاطر مصالحی این کار را کرده‌اند.» همچنین طرفداران میرزا حسینعلی، میرزا یحیی را که زمانی مظهر خدا خطاب می‌کردند و به عنوان جانشین اصلی باب اطاعتش می‌نمودند به القاب حیوانات مفتخرش ساختند. و حتی حسینعلی پا را از این نیز فراتر گذاشت و حرماندگی برادر خود را فاش کرد و اعلام کرد که در بغداد، همسر دوم سید باب مورد تجاوز و کامگیری ازل واقع شده و چون میرزا یحیی وی را نپسندیده وقف عام مریدانش نموده است. همچنین مشخص گردید که صبح ازل جیرمخوار انگلیسی‌ها است و تحت حمایت آن دولت می‌باشد. ازلیان هم متقابلاً زبان به افشای بهائیان گشودند و گفتند که «همسر باب که سهل است جناب بها دختر خودش را هم در ایام ریاست ازل به وی تقدیم نموده بوده و جناب ایشان را نشاید که پیش از درمان ریشه دست! و باد فتنه! خود به علاج دردهای بشریت پردازند و کوس نبوت یا الوهیت زنند.»

درگیری‌ها و کشت و کشتار در میان بهائیان و ازلیان به جایی رسید که دولت عثمانی به فکر چاره افتاده و نهایتاً دو گروه را از هم جدا ساخته و هر کدام را به منطقه‌ای تبعید کرد. ازلیان را به ماگوستیان در قبرس و بهائیان را به قلعه عکا در خاک فلسطین. همچنین برای جلوگیری توطئه‌های آنان در میان هر گروه عده‌ای از گروه مقابل را قرار داد اما بزودی بهائیان دست به کشتار ازلیانی که در میان آنان بودند زدند. که همین اقدام موجب دستگیری و حبس موقتی تعدادی از بهائیان از جمله حسینعلی نوری و پسرانش گردید. اما پس از مدتی آزاد شد و تا آخر عمر در عکا بود تا اینکه در ذی‌القعده سال 1309 هـ. ق فوت کرد. از حسینعلی نوری آثار متعددی مانده است که از جمله آنان می‌توان به ایقان، اقدس، مجموعه‌های اشراقات و اقتدارات بدیع لوح ابن‌الذنب و... اشاره کرد.

در اینجا قبل از پرداختن به آرا و عقاید بهائیان ضروری است اشاره نمود که بهائیان از همان آغاز فعالیت روابط بسیار نزدیکی با دولت‌های بزرگ اروپایی داشتند و همواره تحت حمایت آنان قرار داشتند. که در لابه‌لای بحث به ارتباط این فرقه با اولیای دولت روسیه و نمایندگان آن دولت در ایران اشاراتی شد. علاوه بر روسیه انگلستان نیز از این فرقه حمایت می‌کرد و زمانی که میرزا حسینعلی در بغداد بود جنرال کنسول انگلستان در بغداد با نگارش نامه‌ای خطاب به وی حمایت و پشتیبانی همه جانبه دولت متبوعش را از او به اطلاع بهاء الله رسانده و در دیدار حضوری که با حسینعلی نوری انجام داد «متعهد گردید که هر آن‌گاه حضرت بهاء الله مایل به مکاتبه با ملکه ویکتوریا باشند در ارسال به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم کند که محل استقرار هیکل اقدس (منظور حسینعلی نوری) به هندوستان یا هر نقطه دیگر که مورد نظر مبارک باشد تبدیل یابد.»

در مورد اعتقادات بهائیان باید اشاره کنیم که بسیاری از آرا و عقاید و احکامی که از سوی حسینعلی بهاء اظهار می‌شد براساس همان ادعاهایی بود که علیمحمد باب مطرح ساخته بود که بهاء نیز به نوبه خود ابداعات دیگری هم از فروع به آن افزود. از جمله ابداعات بهاء نفی روحانیت و الغای این نهاد بود. بهاء الله ضمن آنکه به لزوم وجود مبلغین دینی اذعان داشت اما برای آنان هیچ وضع مشخصی که جدای از افراد عادی باشند قائل نبود. در آئین بهائیت معاملات ربوی آزاد است و حجاب زنان و ترک تراشیدن ریش مردان ملغی شده است.





در مورد رابطه بهائیان و سیاست آنچه در کتاب‌های مذهبی آنان آمده است حاکی از احتراز شدید از امور سیاست و عدم دخالت در این امور است و بهائیان به شدت به محافظه کاری و حفظ وضع موجود دعوت شده‌اند. میرزا حسینعلی نوری در این رابطه می‌گوید: «این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند. بنابراین از نظر بهائیان دولت هر قدر ستمگر و ظالم هم که باشد نباید به آن اعتراضی نموده و علیه آن قیام کرد. این رویه بهائیان و حمایت‌هایی که از سوی قدرت‌های خارجی مخصوصاً آمریکا و اسرائیل از آنها به عمل می‌آمد باعث شد تا این فرقه در دوره پهلوی گسترش و نفوذ بیشتری یابد به طوری که بهائیان در بدنه رژیم دارای مقامات حساس شده و سر رشته امور را به دست گرفتند و رژیم با آنان همدلی نشان داد که البته این رویه درست نقطه مقابل رویکردی بود که امام خمینی رهبری نهضت اسلامی نسبت به سیاست و رژیم پهلوی داشت.

تاریخ انتشار در سایت: ۲ اردیبهشت ۱۳۸۸ منبع: /روزنامه / رسالت ۱۳۸۸/۰۲/۰۲ نقش‌ها نویسنده: عرفان کریمی عناوین / ادیان و مذاهب / بابیت / ادیان و مذاهب / بهائیت / ادیان و مذاهب / اسلام / مذاهب اسلامی / شیخیه رسته: 3

بهائیت جدید بهائیت، مذهب مدرنیسم ایرانی است که توسط دولت مدرن اروپایی، یعنی آنگلو ساکسون‌ها، یا به طور دقیق‌تر انگلستان به وجود آمده است. پس بهائیت یک مذهب مجعول غربی در مشرق است و گستره فرهنگی غرب در حال اوج، در شرق و ایران است، پس این مذهب حیثیت فرهنگی غربی‌ها نیز هست.

مذهب بهائیت از تفسیر یهودی مذهب تشیع در ایران آغاز شد یعنی «پروتستانتیسم شیعی». چرا که پروتستانتیسم، تفسیر عهد جدید (انجیل) با عهد عتیق (تورات) است که با محوریت «ملی‌گرایی آلمانی» به وجود آمد. از این جهت معرفت «تفسیر یهودی» با ساختار «پادشاهی آلمانی» پیوند می‌خورد. مکتب پروتستانتیسم در آلمان شکل می‌گیرد و بهائیت نیز از مقوله ملی‌گرایی ایرانی بهره می‌گیرد. مهم‌ترین عنصر پروتستانتیسم «فردیت دینی» است؛ یعنی جدایی معرفت از سازمان دینی و روحانیت مسیحی کاتولیک که در نهایت به نوعی «ندین فردی» می‌رسد. در بهائیت نیز همین فردیت به اوج می‌رسد: فردیت دینی و تکیه بر الهامات فردی و عرفانی، به همین دلیل عبادت خود را در معبدهای «سکوت» قرار داده‌اند.

فردیت دینی در پروتستانتیسم، زمینه «فردیت معرفتی» و شناختی کانتی را تشکیل داد. کانت باز تولید معرفتی است و روشنفکری نیز نوعی فردیت معرفتی است که در فلسفه کانت و یهودیت معرفتی ریشه دارد.

کسانی که در ایران به روشنفکری روی آورده‌اند در قالب پروتستانتیسم و با الگوی آن، به باز تفسیر مذهب خود پرداخته‌اند مانند پروتستانتیسم اسلامی که مهم‌ترین نکته در آن، برخورد آنها با روحانیت و سازمان مربوط به آن بوده است. این گروه در این فردیت معرفتی مبتنی بر فلسفه کانت، جدایی دین از سیاست را جست‌وجو می‌کرده‌اند.

کانت که روح فلسفی انگلو ساکسون را تشکیل می‌دهد و ذهن فردی را مورد کنکاش قرار داده است، موجب هدایت آنها به طرف نوعی سیاست خارجی بوده است و آن ایجاد «فردیت دینی» در سطح جهان است، و ایجاد بهائیت توسط انگلیسی‌ها در همین جهت بوده است. پس سیاست خارجی انگلو ساکسون‌ها در جهت یهودیت‌سازی معرفتی دینی در سطح جهان است و «جهانی شدن» که از نظریه یهودی و کانت به وجود آمده است، همین سیاست جهانی در باب مذهب را پی می‌گیرد.

نزدیکی بهائیت با سازمان جهانی یهود، در همین چارچوب معرفتی قابل مطالعه و بررسی است. (معبد مرکزی بهائیت در اسرائیل در «حيفا» است) پس کشور های انگلو ساکسون که جولانگاه یهودیت جهانی است، در رویارویی با ایران، به دنبال یک الگوی معرفتی بر همین اساس است که [آن را] بهائیت جدید در ایران تشکیل خواهد داد.

فردیت معرفتی حاکم بر یهودیت و بهائیت، آنها را به نفی هرگونه چارچوب فلسفی در تاریخ کشانده است. در مسیحیت، عقیده بازگشت مسیحی در آخر الزمان موجب به وجود آمدن فلسفه تاریخ (هگل) گردید یهودیت معرفتی و فردگرایی شناختی، با این فلسفه تاریخ درگیر شد (مثل پوپر)، پس جنگ میان فلسفه تاریخ و عدم آن، در جنگ معرفتی مسیحیت و یهودیت ریشه دارد.

فلسفه تاریخ بر مبنای تعیین آخر الزمان در آمدن منجی در یهودیت و مسیحیت متفاوت است. در یهودیت، مسیح واقعی در آخر الزمان ظهور خواهد کرد. پس اکنون مسیح وجود ندارد تا فیضی به عالم افاضه کند و تاریخ را به آخر الزمان رهنمون سازد.

پس تاریخ از دیدگاه یهود، تاریخی برهنه و خالی و تابع عمل‌های انسانی است؛ ولی در مسیحیت تا زمان ظهور، مسیح در آسمان است و فیض خود را برای هدایت انسان‌ها افاضه می‌کند، پس فلسفه تاریخ یهود بر عمل انسان بر یک مقارنت وقایع تاریخی استوار است؛ ولی در فلسفه تاریخ مسیحی، وقایع تاریخی دارای دو سطح است: یکی سطح «فیضی» (روح در تاریخ هگل) و دیگری سطح «مقاومت» وقایع تاریخی. در عالم اسلامی، تشیع قائل به وجود فیض‌بخش امامان (علیهم السلام) در حضور و غیبت است که از آن به «ولایت» تعبیر می‌شود و اهل سنت نیز به تاریخی واقعی بدون ولایت؛ پس تشیع به عالم مسیحیت نزدیک است و اهل سنت به یهود. بنابراین روشنفکران سکولار در جهان تشیع، برای روشنفکری خود ناچار به رجوع به عقل کانتی یا عقل یهودی و یا عقل معتزلی (اهل سنت) هستند، عقلی که مجرد و جدای از ولایت باشد و تاریخ را در جهت انسانی بازسازی کند.

نفی فیض امام زمان (علیه السلام) زنده در پرده غیبت فضای زیادی برای روشنفکران سکولار در عالم تشیع ایجاد می‌کند. برای آنکه عقل کانتی یا معتزلی، خود را به جولان در آورند، همان عقل کانتی که بهائیت در قرن نوزدهم به وجود آورد و فیض امام غایب را منکر شد تا فردگرایی معرفتی را در عالم تشیع به وجود آورد. (هر چند در نهایت پیروان خود را به پرستش رهبر مذهبی خود واداشتند.)

روشنفکران سکولار در عالم تشیع با ایجاد مناطق و فضاهای فراغ (آخالی و تهی) از عقیده و شریعت) برای تحقق نظریه‌های بازی معرفتی انگلو ساکسونی تلاش می‌کردند که در مرحله اول به مناطق الفراغ از ولایت ناشی از انسان کامل و نفی نظریه انسان کامل رسیده‌اند (مدیریت سکولار و نفی حکومت اسلامی) و در نهایت، نفی فیض انسان کامل حاضر و غایب و تفسیر انسان کامل به ذهن فعال.

با تحویل انسان کامل به عقل کانتی، می‌توان در احکام و اخلاقیات و عقاید صادره از او تشکیکی عقلی کرد و سپس نشان دادن روشنفکران



- سکولار بر جای او و صدور احکام و اخلاقیات بر عقاید از جانب روشنفکر معاصر که از آن به دین سکولار شده، تعبیر می‌شود و روشنفکران سکولار، به جای روحانیت خواهد نشست و این همان بهائیت جدید است.
- بهائیت جدید دارای مبانی خاصی است:
1. نفی عقل شیعی و ولایی و پناه بردن به عقل معتزلی یا عقل کانت یا یهودی.
  2. نفی حجیت لفظی قرآن و جدایی لفظ قرآن از معنای آن وارد شدن در این جدایی و نظریه پردازي سکولاریستی.
  3. نفی امامت ظاهر و غایب و جایگزینی عقل مفسر به جای آن.
  4. ایجاد فضای لازم برای یهودیت معرفتی به منظور ایجاد فضای لازم برای نظریه جهانی‌سازی انگلوساکسونی.
  5. سیاست معرفتی دینی برای پذیرش اندیشه‌های جهانی‌سازی لیبرالیستی انگلوساکسونی، و سپس پذیرش ارزش‌های زرسالاران یهودی جهانی و مصرف‌زدگی جهانی.
-